

نام: محمد رضا احمدیان مقدم
تاریخ شهادت: ۵۷/۱۰/۲۸
سن هنگام شهادت: ۳۱ سال

روزنامه خراسان مورخ پنجم و ششم بهمن ۱۳۵۷



از هنگام انتشار خبر تشریف فرمایی رهبر انقلاب ملت ایران، گاهی حتی بیش از ظرفیت خود مسافر به همراه دارد. ناگفته

[illegible]

«انقلاب فرامردن و تمدن اسلامی: موج چهارم بیداری اسلامی در ایران»

فیلم سینمایی «جای امن» را مجتبی راعی در سال ۱۳۷۲ ساخت و

یکی از خاطره‌انگیزترین ترانه‌های انقلابی که حتما شنیده‌اید ترانه «ایران



ایران ایران ایران، رگبار مسلسل‌ها
ایران ایران ایران، مشت‌شده بر ایوان
فردا که بهار آید آذورها هستیم، آذورها هستیم
نه ظلم و نه زنجیری در اوج خدا هستیم، در اوج خدا هستیم

[illegible]

ماجرای آتش سوزی زندان

در بند رژیم منجر شد. در آن روزها اخبار تظاهرات مردمی هم از طریق آن‌هایی که توسط رژیم دستگیر و روانه زندان می‌شدند به دیگر زندانیان می‌رسید و این کار سبب شده بود زندانیان سیاسی بازداشتی در جریان حال و هوای انقلاب قرار بگیرند.

غلامرضا آذری خاکستر - مشهد مقارن انقلاب ۱۳۵۷ شاهد حوادث و وقایع مختلف بود. ماجرای حادثه آتش سوزی در زندان و کیل آباد از جمله وقایع دی ماه ۱۳۵۷ است. این موضوع از جمله اتفاقات روزهای منتهی به انقلاب اسلامی در شهر مشهد بود که به آذ شدن و فرار جمعی از زندانیان سیاسی

منتظر ماندم هر گنجی که به شکاف ایجاد شده شلیک می کردند تمام شود تا بلافاصله خودم را به فضای بین جدارهای داخلی و خارجی زندان بیرون بیندازم. وقتی گبار تمام شد، زمانی حدود ۱۰ ثانیه منتظر ماندم. بعد با یک خیز خودم را به آن طرف دیوار و منطقه ممنوعه رساندم. کسی آن جا رفت و آمد نمی کرد. پر از خار و خاشاک بود. به دلیل مه آلود بودن هوا، نور افکن فضای زیادی را روشن نمی کردند.

منابع

به کوشش غلامرضا جلالی؛ با همکاری حسین طاهری و حدتی، عباسعلی قلی‌زاده. تهران: مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، ۱۳۷۷، ص: ۳۱۶

[۲] انقلاب اسلامی مردم مشهد از آغاز تا استقرار جمهوری اسلامی به اهتمام مقدمه و متن کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رضاعلی شاکری، مشهد: تابخ، ۱۳۵۹، ص: ۱۱۴

[۳] تاریخ انقلاب مردم مشهد، جلد دوم (از شهریور ۱۳۲۰ تا پیروزی قیام اسلامی)، دکتر یوسف متولی حقیقی، مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی شهر مشهد، مشهد: ۱۳۹۲

[۴] خاطرات محمد رضا حافظ‌نیا، به کوشش حمید قزوینی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۰

● فکر فرار

زندانیان به فکر فرار افتادند. درباره طرح‌های مختلف فکر شد تا این که همه به این فکر افتادیم برای خروج از زندان دالان‌ریز مینی بزیم، زحمت زیادی کشیده شد. نظریات مختلف ارائه و ابزارهایی هم ساخته شد، اهاکار و محل مشخص شد و کار

زندانیان به فکر فرار افتادند. درباره فرارهای مختلف فکر شد تا این که همه به این فکر افتادیم
برای خروج از زندان دالان زیر زمینی بسازیم، حتماً
زیادی کشیده شد. نظارت و مأموران را با ابزارهایی
هم ساختیم و هنگامی که محل مشخص شد و کار
فرمان و احداث دالان آغاز کردید. زندانیان هاروز
و شب کار می کردند، منطقه کم آفرینی بود، لذا
کار در بستر شهر میشد خیلی مشکل نبود. همه
کار می کردند تا این که خبر دادند رسیدیم به خارج
زندان و انتهای دالان را باز کردیم، همه تکران بودند
مدارس با سازهایی که با تانک ما مشین و پیاده هار طرف
زندانیان می چرخید به داخل آن زندانیان هم
خوشحال بودند که طرح با موفقیت انجام شده است
و می توانست فرار کنند. فرار دیگر بود که گفتند: از
آن طرف دالان را کشیدند.

مشغول همین بحث‌ها بودیم که فکر کرد خودم نیز به ذهن‌ام رسیدم و آن را یکی از دوستان مطرح کردم و نظر او وارد این راه جویا شدم. لحظاتی به فکر رفتم و گفتم: در بنیست، رقم مقابل سوراخی که در دیوار داخلی زندان ایجاد شده بود. هواسردو مه‌آلود و ترسناک‌ها دید کافی نداشتند، واضع می‌بود که فردا صبح به نظر می‌رسید. هر چهار یا پنج دقیقه یک گبار کور کورانه به اطراف شکاف دیوار شلیک می‌کردند. فضای بین جدار داخلی و خارجی دیوارهای زندان راه‌راه می‌گبار می‌بستند تا کسی فرار نکند.

همزمان زندانی‌های تابان، کارگاه‌های آتش‌خیز خانه‌ها تصرف کردند و به برخی از بازارها دسترسی پیدا کردند. در واقع می‌توان گفت به سلاح سرد مسلح شدیم. موج‌آتش‌زن در پهنای همه کار سید و بندش را هم گرفت. ابتدا تصویری شد چند تخت و تشک در خیابان سوختن است و مسئله‌ای خاصی نیست غافل از این که ظاهر یکی دو زندانی می‌تواند یک گرفتار شده‌اند متأسفانه مدتی که گذشت بوی بدی انتشار یافت و معلوم شد یکی دو نفر در شعله‌های آتش سوختن از دنیا افتاد.

همه چیز به هم ریخته بود. آب هم قطع شده بود. آن که زندان در اختیار زندانیان بود ولی در محاصره کامل قرار داشت. مواد غذایی و خوراکی نبود. نیروهای امنیتی محافظ هم در فواصل مختلف به گاز اشک آور به داخل زندان پرتاب می کردند یا گاهی اوقات با تیراندازی، افراد را هدف قرار می دادند. حرفه من هم در آن زمان سر به سر می برد.

تا این که مسئولین زندان تصمیم گرفتند تعدادی از زندانیان به ویژه زندانیان سیاسی و آن هایی را که پرونده سنگینی ندارند، آزاد کنند. این هزاران تنها مدخل زندان و سوراخ یک قفس فلزی بالای کشیدند و آزاد می کردند؛ چون جرئت نمی کردند در زندان رها باز کنند و می ترسیدند هجوم صورت بگیرد.

مردم شهر مشهد وقتی شنیدند که زندان بهی رخته و شوروی صورت گرفته است، به طرف زندان حرکت کردند. منتظران پیش از آن که مردم بخواهند در اطراف زندان استقرار پیدا کنند، رژیم، حلقه ای نیروهای نظامی را با تجهیزات کامل و تعدادی تانک دور زندان چیده بود، این گروه غیر از حلقه نیروهای محافظ زندان بود.

● زندگی در یک ویرانه

روزهای کمی پس از دیگری سپری می‌شد و وضع بسیار

اشتهای داشتم، نه غذا بود، نه آب کافی، نه سوسپانده گری می‌بود نه هیچ چیز دیگر. رستمان سرد مشهد واقعاً طاقت فرمای سپید بود. مردمان هر ساله با سوسپانده های ما می‌رساندند و ما بین زندانی ها توزیع می کردیم. یک شیلنگ آب هم از بیرون روستا به همان قفس فرار می‌آمده بود که می‌رفتیم سطل های زباله را می‌شستیم. و با آن آب که می‌آوردند در محل دنداندهی و سلول های قمار می‌دادیم تا از آن ها استفاده شود. دندان و افعابا یک خرابه ای تبدیل شده بود. چیزی سه سواد کثیفی پدید کرده بودیم و غالی شده بودیم. هیچی نداشتیم. نه حمام نه آب گرم. گاهی می‌خوابیدیم و بیدار می‌شویم

در پنجمی دی ماه، شورش زندانیان سیاسی و عادی زندان وکیل آباد مشهد موجب کشته شدن شش نفر و مجروح شدن ۱۲ نفر شده است. [۱]

گزارش و محاربه از آن است: عسمر روز پانجمی دی ماه ۵۷ خمر رسید که در زندان مشهد هفت نفر از زندانیان سیاسی به علت داشتن شریط بد دست و پاهای زده و دندوان و زخم مأمورین زندان از آن شده است. زندانیان، درهای زندان را شکسته و آن چهره از نشان بوده آتش زده اند. این ایشن به نقاط دیگر سراسر است کرده و شعله های دود سراسر زندان را فرا گرفته است. مردم به محض شنیدن خبر از سوار و پیاده به طرف زندان حرکت کردند. [۲]

رئسین این خبر به بیت آیتا... اعظمی شیرازی. آیتا جلسه ای ترتیب می دهد و موضوع را با سایرین علما و مبارزین مطرح می کنند و در پایان قرار می دهد که به حیدمجلسه شیرازی به اتفاق چند نفر دیگر برای حل مشکل به زندان بروند. وی و نحو وی حضور در زندان را این گونه توصیف می کند

یک نردبان بلند آتش نشانی روی دیوار گذاشتند. بنده رفتم و شروع کردم به صحبت کردن که ما از طرف آیتا... سعید آمدند... شیرازی و علما شهر آمده ایم... علما به در منزل آیتا... رسیدند

شیرازی [جمع هستند من هم حامل پیامی هستم ما در خلاصی شما از دست این عمال رژیم میهن سوار] که دهم [۳]

ماجرای آتش سوزی در زندان و کیل آباد به نقل
یکی از زندانیان سیاسی آن زمان باز توجه است.
محمدرضا حافظی که در ۲۳ مرداد ۵۷ سر لشکر
شهریه مطلق فرمانده ۷۷ هزاران ربه هنگام
سان دیدن از سر بازان، ترور کرده و پس از بازداشت
و بازجویی، زندانی شده بود، از مهرماه ۱۳۵۷
به زندان و کیل آباد منتقل شد. او در بخشی از
خاطراتش به شورش در زندان و کیل آباد پرداخته و
خاطرات آن روزهای پر التهاب را نوشته است.

یا کسانی که در تظاهرات دستگیر و وارد زندان می‌شدند به داخل می‌رسید و حاکی از آن بود که روز به روز تظاهرات اوج گرفته و قدرت رژیم کم‌تر شده و شهر هم شلوغ بود است. همین وضعیت باعث شد تظاهرات با فکر شورش پیفتند و زندان را به هم بزنند. البته از همه آن بزرگداشت و هیأت‌های دیگر آغاز شد. همدی هم یک زندانی جوان که فکر می‌کنم گرایش چپ داشته، این حرکت را شروع کرد و به آن دامن زد. در این حرکت راضی و موافق به آن شمشیر شد و به نقاط مختلف سرایت کرد.

